



۲	مقدمه
۲	دلیل چهارم
۳	ادله خاصه
۳	وجه حرمت
۴	خلاصه
۴	حد دلالت
۴	نتیجه بحث
۵	ادله جواز
۵	دلالت آیه
۶	استدلال
۶	نسبت با سایر ادله
۶	الغاء خصوصیت
۷	اشکال به استدلال
۸	ملازمه عرفی
۹	فرع چهارم
۹	نسبت عناوین با سحر
۱۰	اجتماع حکم

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بحث در فرع سوم ذیل مباحث سحر بود که حکم تعلیم سحر چیست و اینکه تعلیم سحر و آموزش دادن آن جایز است یا نه. ادله‌ای که بر مطلق تعلیم محرمات دلالت می‌کند را بررسی کردیم و بعد به خصوص بحث سحر پرداختیم. ادله‌ای که می‌توانست بر یک قاعده عامه فقهی دلالت کند و اینکه تعلیم هر محرمی حرام است عبارت بود از:

۱. تعلیم مشتمل بر خود عمل محرم است پس حرام است.
۲. تعلیم از باب اعانه بر اثم است و اعانه بر اثم حرام است.
۳. روایاتی داریم که مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أُوزَارٍ مَنْ عَمِلَ بِهِ.

تابه حال آنچه از این سه دلیل استفاده کردیم این است که تعلیم امر محرم و تعلیم محرمات در صورتی که مشتمل بر عمل حرام باشد و تعلیم عملی باشد و یا اینکه مطمئن باشد که منجر به این می‌شود که شخصی که فرامی‌گیرد در مسیر حرام از آن استفاده کند حرام است و بیش از این دلالت ندارد. قاعده این طور می‌شود که یحرم تعلیم کل محرم إذا اشتملت تعلیم علی العمل الحرام أو إطمئن المعلم بأن المتعلم يستعمله بالحرام.

دلیل چهارم

دلیل دیگر روایت تحف العقول است روایت تحف العقول که اوایل باب دوم در مقدمات مکاسب در جلد دوازدهم است. صناعات و اعمالی که محض در امر حرام است یحرمه تعلیمه و تعلمه و شراعه کذا و کذا تا آخر. هر نوع تعامل با آن امر محرم حرام شمرده شده بود از جمله تعلیم. عین استدلالی که در بحث تعلم به این روایت داشتیم اینجا مطرح است. جواب این استدلال همان جوابی است که قبلاً دادیم. اولاً گفتیم که این حدیث سند معتبری ندارد و جبر ضعف سند به شهرت را هم قبول نداشتیم. جواب دوم این بود که بر فرض اینکه روایت سند معتبر هم داشته باشد مربوط به صناعاتی است که محض حرام است و استعمال آن در حرام منحصر است و استعمال حلالی ندارد. البته اگر روایت تحف العقول سند تامی داشت مدلولش از مدلول سه دلیل قبیل اعم بود منتهی از این طرف خاص است که باید امر محض در حرام باشد و الا در سحر نوع جایزی است که نمی‌توانیم بگوییم شامل این می‌شود. پس برای قاعده حرمت تعلیم کل محرم به عنوان قاعده کلی نه خصوص یک باب چهار دلیل بود: ۱. اشتمال آن بر امر محرم ۲. اعانه بر اثم ۳. تعلیم باب ضلال ۴. روایت تحف العقول. این چهار دلیل را

بررسی کردیم و حاصل این بود که اول تعلیم محرمات حرام نیست مگر در صورتی که مشتمل بر حرام باشد یا اینکه یقین و اطمینان داشته باشد که این تعلیم موجب می‌شود که کسی در مسیر حرام از آن استفاده کند. در غیر این صورت طبعاً حرام نیست.

ادله خاصه

بخش اول در قاعده کلیه بود که بحث شد و بخش دوم در خصوص باب سحر است. در خصوص باب سحر یک دلیل می‌شود برای حرمت تعلیم اقامه کرد و آن دلیل تلازم بین تعلم و تعلیم است. روایاتی داشتیم از اسحاق بن عمار و ابی‌البختری که معتبر نبود و هر دو از امیرالمؤمنین نقل می‌شد که وَ عَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ غِيَاثِ بْنِ كَلُوبِ بْنِ قَيْسِ الْبَجَلِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَبِيهِ «أَنَّ عَلِيًّا (سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهِ) كَانَ يَقُولُ مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئًا مِنَ السِّحْرِ كَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ وَ حَدَّهُ الْقَتْلُ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ.»^۱ این دو روایت که یکی معتبر بود و دیگری معتبر نبود دلال بر حرمت تعلم می‌کرد به همان شکلی که بحث کردیم. عین این متن را اهل سنت نقل کرده‌اند یکی از امیرالمؤمنین (سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهِ) و دیگری از پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ). این تعبیر «كَانَ يَقُولُ مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئًا مِنَ السِّحْرِ كَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ وَ حَدَّهُ الْقَتْلُ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ.» این بخش چیزی است که در دو روایت خاصه آمده بود که قبلاً بحث کردیم. این روایات دلالت می‌کرد که تعلم سحر حرام است و مقدمه دوم هم این است که کسی بگوید که بین حرمت تعلم و تعلیم ملازمه است. لذا اگر گفتیم تعلم یک علم حرام است تعلیمش هم حرام می‌شود. پس هر جا تعلم را حرام دانستیم از جمله در باب سحر بالملازمه تعلیم آن هم حرام است.

وجه حرمت

ممکن است کسی سؤال کند که وجه این مقدمه که می‌گویید یحرم تعلیم کل امر یحرم تعلمه چیست؟ آموزش دادن هر چیزی که تعلمش حرام است حرام می‌شود، هر جا که تعلم حرام بود تعلیمش هم حرام است و جهش چیست؟

۱. اینکه بگوییم یک ملازمه عرفی اینجاست. عرف می‌گوید وقتی چیزی را کسی نباید یاد بگیرد طبعاً ملازمه و دلالت التزامی دارد که نباید آن را یاد داد. وقتی خطاب متوجه شود که فلان علم یا فلان موضوع یا فلان عمل را یاد نگیرید این به تلازم عرفی و به دلالت التزامی می‌گوید که یاد ندهید. این یک وجه است که ادعای ملازمه عرفی است و اینکه به دلالت التزامی همین دلیلی که بگویید یحرم التعلم همین به دلالت التزامی می‌گوید که یحرم تعلیمه.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۸، ص: ۳۶۷.

۲. وجه دوم از باب اعانه بر اثم است و دلیل خاص داریم که همان اعانه بر اثم است. اینکه او یاد می‌دهد یعنی کمک و تمهید مقدماتی می‌کند که یک حرامی را یاد بگیرد پس از باب اعانه بر اثم حرام می‌شود.

خلاصه

پس دلیل پنجم که دایره‌اش از چهار دلیل کمی تنگ‌تر است و در خصوص مواردی است که دلیل بر حرمت تعلم داریم این است که هر جا دلیل بگوید که این تعلم حرام است به ملازم یا از باب قاعده اعانه می‌گوید تعلیم هم حرام است. یکی از موارد سحر است که دلیل معتبر داشتیم که تعلمش حرام است پس بالملازمه یا به خاطر قاعده حرمت اعانه تعلیم هم حرام می‌شود. این دلیل هم به نظر دلیل تامی می‌آید. اگر ملازمه را هم نپذیریم اعانه اینجا صادق است. وجه اول ملازمه عرفی بود. وقتی کسی می‌گوید یاد نگیر عرف التزاماً می‌فهمد که یاد نده. اگر کسی در این خدشه کند و بگوید تلازمی نیست ممکن است بگوییم تعلم حرام است ولی تعلیم حرام نیست منتهی وجه دوم قطعاً وجود دارد. بنا بر نظری که حرمت اعانه بر اثم را به عنوان یک قاعده قبول داشته باشد که ما هم قبول داشتیم آن وقت تعلیم هم حرام می‌شود.

حد دلالت

این دلیل تام است لکن تنها ملاحظه‌ای که باید توجه داشته باشیم این است که حد دلالت دلیل این است که به همان اندازه که تعلم حرام است به همان اندازه و در همان نطق و دایره، تعلیم حرام است. ما گفتیم تعلم آنجایی حرام است که در مسیر حرام باشد و برای بهره‌گیری از امر حرام باد و الا دلیلی بر حرمت خود تعلم بماهو هو نداریم؛ یعنی حرمت طریقی دارد و حرمت نفسی برای تعلم قائل نشدیم. میزان این تلازم و ملازمه در حدی است که خود تعلم حرام است و حرمت تعلم در حد طریقی است یعنی آنجایی است که منجر به حرام شود حرمت هم حرمت طریقی است. طبعاً حرمت تعلیم هم همین اندازه است و بیش از این نیست و لذا این دلیل هم دلالتی تام دارد ولی محدود است و مقید به همان محدوده‌ای است که تعلم است. محدوده حرمت تعلم هم حرمت طریقی بود در آنجایی که منجر به امر حرامی می‌شد و الا به صورت نفسی و ذاتی حرمت از آن استفاده نمی‌شود.

نتیجه بحث

در حرمت تعلیم پنج دلیل آوردیم. ۱. تعلیم مشتمل بر حرام ۲. دوم اعانه بر اثم ۳. روایات منْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ ۴. روایت تحف‌العقول ۵. قاعده ملازمه بین حرمت تعلم و تعلیم. این پنج دلیل اینجا بررسی شد که دایره دلیل پنجم اخص از این‌ها بود

ولی عمدتاً همه این‌ها به نحوی قواعد کلی را افاده می‌کند. نتیجه کل این بحث تا به حال این شد که ما دو سه قاعده فقهی از این‌ها به دست آوردیم:

۱. اینکه تعلیم هر جا که مشتمل بر خود حرام باشد یعنی تعلیم عملی باشد که خود مرتکب حرام شود حرام است.
 ۲. قاعده دوم اینکه وقتی که بداند تعلیم منجر به یک امر حرام و ارتکاب آن می‌شود حرام است.
 ۳. قاعده سوم این است که هر جایی که تعلم حرام بود به همان درجه و میزان حرمت تعلم، تعلیم حرام است.
- این سه قاعده کلی شد منتهی هر سه قاعده قید داشت و اگر هیچ‌کدام از این قیود نباشد تعلیم محرم به طور کلی حرام نیست. به این ترتیب معلوم می‌شود که تعلیم سحر یا غنا یا هر امر محرم دیگری اگر این سه وضعیت را نداشته باشد حرام نیست. حاصل این است که حرمت تعلیم سحر به طور مطلق نیست بلکه با یکی از این قیود است.

ادله جواز

دلالت آیه

اما در پایان این بحث مناسب است ببینیم آیه شریفه در باب تعلیم سحر دلالتی بر جواز می‌کند یا نه؟ و اینکه نکته خاصی در آیه شریفه در باب تعلیم هست یا نیست؟ تا حالا ادله حرمت را بررسی کردیم و حدودش را در پنج دلیل مشخص کردیم. ممکن است در نکته مقابل ادعا شود که آیه دلالت بر جواز تعلیم سحر می‌کند. این استدلال را هم تقریر و حدودش را مشخص می‌کنیم.

آیه شریفه ۱۰۲ سوره بقره این‌طور می‌فرماید «وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ الْمَلَكِينَ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ».

ظاهر این است که و ما أنزل عطف بر ما تتلوا است یعنی یهود متابعت کردند ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان. شیاطین مسیر سحر را باز کردند و سحر را یاد می‌دادند و آنکه بر دو ملک ببابل هاروت و ماروت نازل شده بود؛ یعنی منشأ اینکه سحر را دنبال کردند یکی اینکه شیاطین را آوردند و یک بخش هم این بود که دو ملک آمدند و سحر را یاد دادند. این‌ها همان مسیر را گرفتند و ادامه دادند. بعد از اینکه می‌فرماید و ما أنزل علی الملکین ببابل هاروت و ماروت شاهد کلام و استدلال اینجاست یعنی می‌شود استدلال کرد ما یعلمان من احد حتی یقولنا إنما نحن فتنه فلا تکفروا. یاد نمی‌دادند تا اینکه به آن‌ها بگویند ما برای آزمون و آزمایش شما آمدیم. سحر نکنید و سحر مضر را انجام ندهید؛ اما آن‌ها فیتتعلمون منهما ما یفرقون به بین المرء و زوجته در مسیر باطل و حرام استفاده کردند.

استدلال

می‌شود به این آیه شریفه استدلال کرد برای اینکه تعلیم سحر جایز است یا مطلقاً جایز است چون دو ملک از ناحیه خدا آمدند تعلیم سحر کردند یا اینکه اگر مطلقاً هم دلالت نکند حداقل در جایی که می‌خواهد یاد بدهد باید عهد ببندد که در مسیر حرام استفاده نکند. آیه نه تنها در جایی که یاد می‌دهد و او در مسیر حرام استفاده نمی‌کند دلالت بر جواز می‌کند بلکه در اینجا خود ملکی می‌دانستند که فی الجمله بناست عده‌ای بیابند از این استفاده کنند. ممکن است کسی برای جواز تعلیم به طور مطلق و یا لاقلاً برای جایی که در امر حرام از آن استفاده نمی‌شود به این استدلال کند.

نسبت با سایر ادله

این استدلال در نقطه مقابل آن پنج دلیلی است که می‌گوید جایز نیست. اگر این دلیل دلالت بر جواز کند نسبتش با ادله مخصص و مقید می‌شود چون همه ادله قواعد و مطلقات و عمومات بود مثل روایت تحف یا من علم باب ضلال. پس اگر این آیه دلالتش تمام شود دلالت بر جواز می‌کند مطلقاً یا در محدوده خاصی که فقط در باب سحر است و مقید و مخصص نسبت به آن قواعد کلی می‌شود که از آن پنج دلیل استفاده کردیم. مطلقه یعنی از حیثی که سحر در مسیر حرام باشد یا نباشد ولی در هر حال موضوع سحر است. این مثبت و نافی بود و اخص می‌شود. موضوع این دلیل سحر است و موضوع آن پنج دلیل مطلق است و لذا این مقید می‌شود. در باب سحر که باشد تعارض می‌شود منتهی الان تعلیم را بحث می‌کنیم. عده‌ای در جامعه سحر می‌کردند و خیلی‌ها بلد نبودند و در معرض ضرر و زیان قرار می‌گرفتند لذا ملائکه به آن‌ها یاد می‌دادند و سحر برای حل بوده است منتهی وقتی یاد می‌دهد می‌داند بناست عده‌ای از همین سحر استفاده حرام کنند ولی یاد داده است.

الغاء خصوصیت

وقتی یک حکمی راجع به مکلف خاصی یا شخص خاصی می‌آید و شما می‌خواهید به همه تسری دهید الغاء خصوصیت می‌کنید. مثلاً زراره یا فرد خاصی سؤال کرده است ولی شما می‌گویید این مکلف و آن مکلف فرقی ندارد و الغاء خصوصیت می‌شود و احکام مشترک بین همه است. در این آیه دو سه مرحله باید الغاء خصوصیت شود تا این حکم بتواند عام باشد و این عمل جایز لکن باید ۱. از شریعت سابقه الغاء خصوصیت شود ۲. از آن فرد خاص که تعلیم می‌داده باید الغاء خصوصیت شود. الغاء خصوصیت در انسان‌ها راحت است. می‌گوییم برای این شخص که قرآن گفت این کار برای او جایز است یا حرام بقیه انسان‌ها هم مثل هم هستند و تکالیف مال همه است. مشکل اینجا این است که ملک هستند. یک وقتی قضیه حقیقیه است یک وقتی می‌گوید یا ایها الذین آمنوا اقیموا الصلوة ولی یک وقتی می‌گوید کان علی یقیموا الصلوة. این درباره یک شخص است ولی همان را الغاء خصوصیت می‌کنیم و می‌گوییم احکام مشترک است. اشتراک احکام در بعضی شرایط است و الغاء

خصوصیت در بعضی از خطابات است و الا اصل خطابات این است که قضایای حقیقیه است و مربوط به همه؛ اما آنجایی که فرد خاصی کاری انجام داده است و از آن دلیل هم معلوم می‌شود که برای او جایز بوده یا واجب یا حرام و ما می‌خواهیم بگوییم سایر افراد هم مشترک هستند مثلاً در سیره بحث کردیم که سیره پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) این بود و سیره امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) این بود و حضرت این کار را می‌کردند دو احتمال است:

۱. اینکه بگوییم این امر ویژه خود این شخص بوده؛

۲. یا اینکه بگوییم این حکمی که برای او ذکر شده است من حیث هو مکلف است و همه در آن حکم با هم شریک هستند. اصل این است که در مورد یک امام یا معصوم یا شخص یا فردی اگر خطابی آمد ذهن عرف مساعد است با اینکه الغاء خصوصیت کند و بگوید این مال مکلف است و عمر و بکر بودن در این خطاب دخالتی ندارد مگر اینکه قرینه خاصی باشد. مثلاً در خود ائمه هم این طور است احکامی که برای ائمه ذکر می‌شود اصلش این است که مشترک است مگر اینکه دلیلی بیاید که بگوید این از اختصاصات النبی است که خود این بابی است و دلیل می‌خواهد و الا اینها عمومی است؛ بنابراین وقتی حکمی برای شخص یا افرادی ذکر می‌شود مخصوصاً اینجا که جواز را می‌رساند ظاهر این است که عمومیت دارد.

اشکال به استدلال

اشکالی که در استدلال به این آیه وجود دارد این است که ذهن این الغاء خصوصیت به همه مکلفین در میان بنی آدم و انسانها می‌پذیرد و اعتبار با آن مساعد است اما در اینجا ما می‌خواهیم حکمی که برای ملکی بود را به انسانها تسری بدهیم. ممکن است کسی بگوید که و ما یعلمان من أحد حتی یقولاً له إنما نحن فتنه تصرف غیبی از غیر انسانها بوده است برای اینکه خدا آزمایشی در آنجا بر پا کند و تکلیف ما متفاوت است و ملک در عالم تکلیف نیست. آنها فوق امر تکلیف هستند و معلوم نیست بشود این الغاء خصوصیت را انجام داد. در این آیه ما دو مرحله را باید عبور کنیم یکی اینکه بگوییم این حکم از شریعت سابقه به شریعت لاحق هم سرایت می‌کند و این را حل کردیم و گفتیم درست است؛ اما اشکال دومی که در آیه این است که قسمت ما یعلمان در اینجا یا مربوط به شیاطین است که برای ما اعتبار ندارد یا مربوط به ملک است که نمی‌شود الغاء خصوصیت کرد. پس این تعلیم نمی‌شود و نمی‌توانیم از ما یعلمان مستقیم استفاده حکمی برای انسانها کنیم. نمی‌گوییم نمی‌شود ممکن است بشود تسری داد ولی بدون دلیل ظاهر این است که نمی‌شود اطمینان به الغاء خصوصیت و تسری داشت. فعلاً می‌خواهیم بگوییم ما یعلمان حتی یقولاً له دلالت می‌کند که کانا یعلمان الناس السحر. این کانا یعلمان الناس السحر نشان می‌دهد که برای آنها جایز بوده است. می‌شود بگوییم این همه برای همه جایز است حتی انسانها ولی تسری از ملک به انسان نیاز به اطمینان به الغاء خصوصیت دارد و این اطمینان اینجا وجود ندارد. ما باید اطمینان پیدا کنیم تا الغاء خصوصیت کنیم. ملک مخاطب تکالیف نیست و مثل ما اختیاری ندارد. اینجا دارد یعلمان الناس فعلاً بحث ما این است که تعلیم ملائکه جایز



بود حال اینکه ملائکه تعلیم داده‌اند می‌شود جواز تکلیفی را برای همه اثبات کنیم می‌گوییم لا اقل من الشک نه. می‌شود وجوهی درست کرد که این‌ها در صورت انسان آمده‌اند و در ظاهر مکلف بوده‌اند ولی نمی‌شود اطمینانی به این کرد. وجود الاماره اینجا مشکوک است. الغاء خصوصیت در مرز بین قیاس و امر جایز است؛ یعنی باید اطمینان باشد که می‌شود از دو ملک این را به همه انسان‌ها سرایت داد. از شریعتی به شریعت دیگر سرایت می‌کند ولی می‌خواهیم از این دو ملک به دیگران سرایت دهیم. اگر ما باشیم و فقط این آیه نمی‌توانیم مطمئن شویم که می‌شود از ملک به انسان سرایت داد. اگر کسی می‌تواند مطمئن شود بر عهده خودش است. می‌گوییم خدا به خاطر جریان خاص می‌خواست آزمایشی کند و این کار را کرده است نه اینکه دیگران هم اجازه دارند این کار را بکنند. چرا انسان نیامده است و ملک را فرستاده چون می‌خواست آزمایش ویژه‌ای بدهد و قضیه خاصی است. وجوهی که اینجا ذکر می‌کنید اطمینان آور نیست؛ بنابراین نمی‌شود از این وجه در آیه استفاده کرد و کار ملائکه را قیاس کرد.

ملازمه عرفی

وجه دیگری که می‌شود برای جواز آورد این است که از آیه استفاده کردیم که فی‌الجمله تعلم جایز است و گفتیم بین تعلم و تعلیم ملازمه است و برای این ملازمه دو وجه ذکر کردیم:

- یکی ملازمه عرفی بود و یکی اعانه بر اثم؛
 - وجه دوم در اینجا نیست ولی ملازمه عرفی ممکن است باشد؛ یعنی کسی بگوید آیه دلالت می‌کند که برای مردم یادگیری سحر فی‌الجمله جایز بود وقتی فی‌الجمله یادگیری جایز است تعلیم هم فی‌الجمله جایز است.
- بعید نیست این استدلال تام باشد. بر اساس قاعده ملازمه بین تعلم و تعلیم، اگر تعلم امری جایز شد تعلیم هم جایز می‌شود البته این در محدوده‌ای است که تعلم جایز است البته تعلمی که برای انجام معصیت نباشد. این وجه به نظر می‌آید درست است. جمع بحث این می‌شود که تعلیم اگر برای امری باشد که به گناه منجر می‌شود هم تعلمش حرام است هم تعلیمش. ملازمه هم دارد؛ اما اگر تعلمی است که برای گناه نیست و در مسیر گناه استفاده نمی‌شود هم تعلمش جایز است هم تعلیمش. ولی مطلقاً نمی‌توانیم بگوییم تعلم یا تعلیم حرام است بلکه با همین قید یک قسمش حلال و یک قسمش حرام است.

فرع چهارم

فرع و تنبیه چهارم در ذیل این بحث این است که در سحر عنوان و قید مضر مأخوذ نیست و بدون اینکه قید مضر باشد این عملیات خیال برانگیز و غیرواقعی، حرام است؛ اما عناوین ثانویه و قواعد کلی داریم که آن‌ها هم اگر در جایی باشد مستقلاً موضوع حرمت هستند. آن عناوین اگر با سحر جمع شود حرمت سحر مؤکد می‌شود و اگر در غیر سحر باشد حرمتی از آن باب می‌آورد. یکی از همین عناوین اضرار است یعنی کاری می‌کند که ضرری به دیگران برسد یک ضرر عقلانی معتنا به دیگران. قید مضر در خود سحر نیست و اگر با سحر باشد دو گناه انجام می‌دهد و اگر با یک کار غیر سحری ضرر می‌رساند مثلاً با علم حروف یا اعداد ضرر می‌رساند که سحر نیست حرمت اضرار دارد؛ بنابراین عناوینی مثل اضرار یا توهین و ایجاد اختلال نظام حرام است و مستقلاً موضوع حرمت هستند.

نسبت عناوین با سحر

این نوع عناوین با سحر عموم و خصوص من وجه است یعنی گاهی سحر هست و با یکی از این عناوین هم جمع می‌شود و گاهی سحر است ولی مضر یا مخل نظام یا موجب وهن و توهین به مؤمن و این‌ها نیست. این‌ها همه موضوع حرمت است. سحر بماهو هو حرام است و مضر بماهو هو حرام. ولی سحر متقوم به یکی از این عناوین نیست و بدون این‌ها هم سحر حرام است مگر اینکه در مقام حل باشد چون گفتیم حتی نافع سحر هم حرام است و فقط یک استثنا داشت. ربما یجتمعان و اخری یتفارقان. گاهی نوع دیگری وجود دارد و آن این است که کسی که سحر می‌کند و اعتقادات باطلی دارد مثلاً معتقد به این است که این عمل در این عالم منهای خداوند مؤثر است. می‌گوید این افلاک است که این اثر را می‌گذارد یا این اجنه هستند که این آثار را بر جا می‌گذارند. یا می‌گوید این کار مستقل منهای خدا این تأثیر را می‌گذارد. این اعتقاد حرام است و اگر با سحر باشد یعنی سحر می‌کند و اعتقاد دارد که این عمل او در عالم منهای اراده خدا معاذ الله مؤثر است هم سحرش حرام است و هم اعتقادش حرام است. این اعتقاد مستقل حرام است ممکن است اعتقاد داشته باشد که خورشید مستقلاً عمل می‌کند که آن هم حرام است. در بعضی از روایات اعتقادات باطل ملزم به عمل سحر است و آن‌ها هم مستقل موضوعیت دارند. اعتقاد به اینکه این‌ها منهای خدا مؤثرند یا اعتقاد به اینکه کاری که انبیاء می‌کردند سحر است همان تهمتی که به حضرت سلیمان در این قصه می‌زنند این هم خود حرام دیگری است. دو نوع عناوین محرم داریم. یکی عناوین عملی محرم یکی هم اعتقادات محرم. این‌ها جداگانه حرام هستند. گاهی با سحر جمع می‌شوند و موجب تأکد حرمت. اعتقاد به تأثیر منهای خدا یا معاذ الله اعتقاد به کذب



انبیاء و سحر بودن اعجاز انبیاء حرام است می‌خواهد با سحر باشد یا بدون سحر. این‌ها خود عناوین محرمی است که در جای خود باید بحث شود.

اجتماع حکم

إذا اجتماعاً تأکد الحکم. چون اجتماع مثلین نمی‌شود نمی‌توانیم بگوییم دو تا است. گناهی مؤکد می‌شود و در واقع دو تا است ولی یک جا که جمع شوند تأکد پیدا می‌کنند. اجتماع مثلین است دو تا حرمت نمی‌تواند در یک فعل بیاید و این موجب تأکد می‌شود. البته به این تفصیلی داریم که دو حرمت می‌تواند یک جا جمع شود یا نه؟ این تفصیلی دارد ولی در بعضی موارد قطعاً نمی‌شود و هر جا که نشود تأکد می‌شود و اجتماع مثلین نمی‌شود. آن ترکیب اتحادی و انضمامی و بحث‌های دقیق‌تری دارد که در وقت دیگری عرض خواهیم کرد.